

# ضدزنگ

تصویرگر جلد: محمدرضا اکبری  
تصویرگر صفحات: مهدی صادقی

محققان: یک ساعت ورزش در روزه، باعث افزایش مهارت‌های فکری و درسی در کودکان می‌شود.





علی زراندوز

# آزمایشگاه کامبیز!

## آزمایش کتاب علوم:

وسایل و مواد:

روغن مایع، آب میوه، آب سبزی، پودر، تفرغ آفتابگردان، کاغذ.

روش انجام آزمایش:

- ۱- قطعه‌ای کوچک از کاغذ را با روغن مایع چرب کنید. چه تغییری در کاغذ ایجاد می‌شود؟
- ۲- اکنون این کار را با مواد دیگر انجام دهید. با کدام یک، حالت کاغذ شما مانند آزمایش قبل می‌شود؟ چرا؟

## کامبیز کیست؟

کامبیز نوجوانی است شبیه نوجوانی‌های همه دانشمندان بزرگ... کامبیز مرد عمل است. او هر لحظه از زندگی را صرف آزمایش می‌کند. اگر نیوتن با خوردن سیب توی فرق سرش دانشمند شد، کامبیز با افتادن هندوانه‌ای که پدرش تازه خریده بود و می‌فواست آنرا بگذارد روی میز، ولی قل خورد و افتاد توی کله کامبیز (که زیر میز ماشین بازی می‌کرد) به علم علاقه‌مند شد. این شما و این آزمایش امروز کامبیز:

## مشاهدات کامبیز:

آزمایش را با فرو بردن کاغذ در روغن مایع شروع کردم، اما قبل از اینکه فرصت کنم تغییرات کاغذ را مشاهده کنم، مادرم با لگبزش از آشپزخانه بیرون آمد و داد زد: «روغن اینیاست؟ یه ساعته دارم دنبالش می‌گردم چی زدی تو روغن؟ من با این روغن غذا درست می‌کنم... مرد! کبابی؟»

بابا روزنامه به دست از اتاقش بیرون آمد و گفت: «بابا جان! چی کر به وسایل مادرت داری؟ بیا هر آزمایشی داری، با وسایل من انجام بده...» فاصله، مامان گفت کاغذ کثیف من، روغن‌هایش را آلوده کرده و یک پیست روغن را ریخت دور. بابا هم که کلی پول آن روغن‌ها را داده بود، با مامان چر و بمث کرد که آیا می‌داند او با چه رنج و سختی‌ای پول را می‌آورد و روغن می‌فرد؟

مامان و بابا که داشتند بمث می‌کردند، من رفتم اتاق بابا تا آزمایشم را با وسایل او ادامه بدهم. چون تاریخ نشان داده اختلافات خانوادگی نه تنها دانشمندان را ناامید نمی‌کند، بلکه آنها را به سمت وسایل پدرشان سوق می‌دهد.

از کیف بابا چند تا کاغذ در آوردم و آنها را در آب میوه، آب سبزی و پودر تفرغ آفتابگردان فرو بردم. نتیجه آزمایش حیرت‌آور بود. این تنها نظر من نبود؛ زیرا بابا هم که وارد اتاق شد و چشمش به کاغذهای آزمایش شده افتاد، از حیرت فکشش زد.

بابا زیر لب گفت: «بربفت شدم!» البته بابا در مورد نتیجه آزمایش اشتباه می‌کرد. پس من برایش توضیح

دارم که: «نه بابا... کاغذها بربفت نشدن، آنهایی که با پودر تفرغ آفتابگردان و روغن تماس داشتند، چرب شدند! در ضمن چربی‌ها خیلی مهم‌اند زیرا در ساقته‌شدن غشای سلولی...»

در این لحظه بود که غشای سلول‌های عصبی بابا ترکیب و غش کرد. بعدا مشخص شد کاغذهایی که از کیف بابا برداشته بودم، سهام چند شرکت مهم بوده که رئیس اداره‌شان در اختیار بابا گذاشته بوده تا کارهای قانونی انتقال آنها را به شرکت‌شان انجام دهد.

وقتی حال بابا جا آمد، مامان مرا برد توی آشپزخانه و یک بسته کاغذ جلویم گذاشت و تمام روغن‌ها، ترشی‌ها، مرباها، شربت‌ها و پودر ادویه و کلا هر چیزی که می‌شد

آنها را به کاغذ مالید، جلوی من گذاشت و گفت: «بیا مادر... هر کاری می‌خواهی بکن... فقط دیکه تو اتاق بابات نرو!»

نتیجه‌ای که از انجام دادن این آزمایش به دست آمد، این بود که در صورت مالیدن چیزهای چرب به بعضی کاغذهای خاص، امکانات آزمایشی فوق تصویری در اختیار دانشمندان جوان قرار می‌گیرد!





# امتحانات

مهدی فرج‌اللهی



با نام و یاد خداوند قلمم را در دست می‌گیرم و می‌نویسم. بر همگان واضح و مبهرن است که انسان باید تلاش کند تا از هر امتحانی سر بلند بیرون بیاید. به ویژه امتحانات الهی. به همین خاطر از خداوند می‌فواهم کمتر امتحان بگیرد و اگر گرفت هم خودش جوابش را به ما برساند. حالا که امتحانات میان‌دورهٔ مدرسه نزدیک است از مسئولان می‌فواهم تا امتحانات پایان‌دوره و میان‌دوره را هم‌زمان برگزار کنند تا از همین حالا که مرود ری و بهمن باشد؛ تعطیلات تابستانی آغاز شود. اگر این درخواست شدنی نبود؛ امتحانات میان‌دوره را در پایان‌دوره بگیرند. اگر این هم شدنی نبود حداقل امتحانات میان‌دوره را ساده‌تر بگیرند. اگر نشد، فیلی سفت بگیرند؛ نشد، هنگام تصمیح بر که‌ها آسان بگیرند. نشد، هنگام ثبت نمرات دستشان به کم نرود که اگر رفت دیگر من عرضی ندارم و اگر قرار باشد آن‌قدر سفت‌گیرانه با ما رفتار شود بهتر است بیش از این فوادم را کوچک نکنم و بروم درسم را بفوانم.

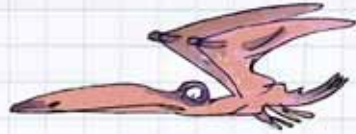
این بود انشای من.





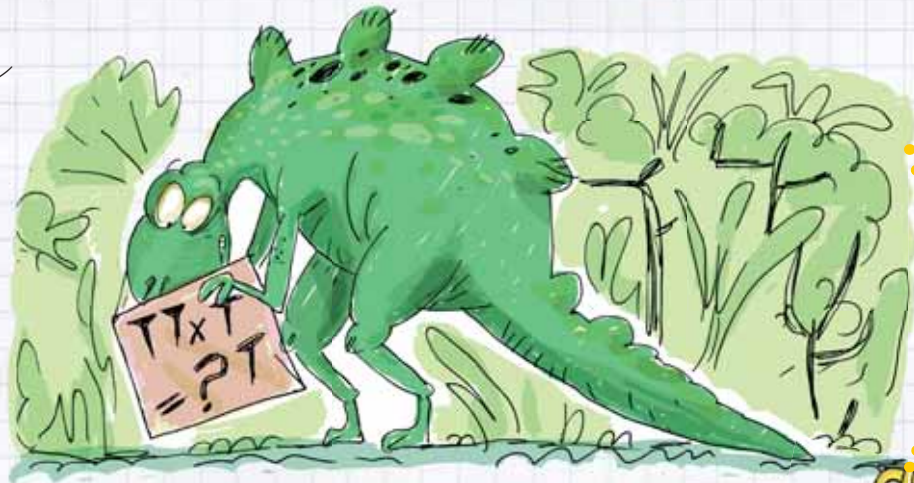
سید امیر سادات موسوی

# اعداد نام داره اعداد بی نام



## اعداد حقیقی:

این اعداد از مفایق تلفی است که هر دانش آموزی در زندگی اش با آن روبرو می شود. این اعداد همه اعدادی هستند که تا به حال می شناسیم. البته بعضی ها می گویند غیر از اعداد حقیقی اعداد دیگری با نام «اعداد افسانه‌ای» هم وجود دارند که شفصیت‌های افسانه‌ای مثل رستم، بت من و اژدهای سه سر در کتاب‌های ریاضی شان آنها را می خوانند.



# پول نو جیبی پر

سنجاق قفلی

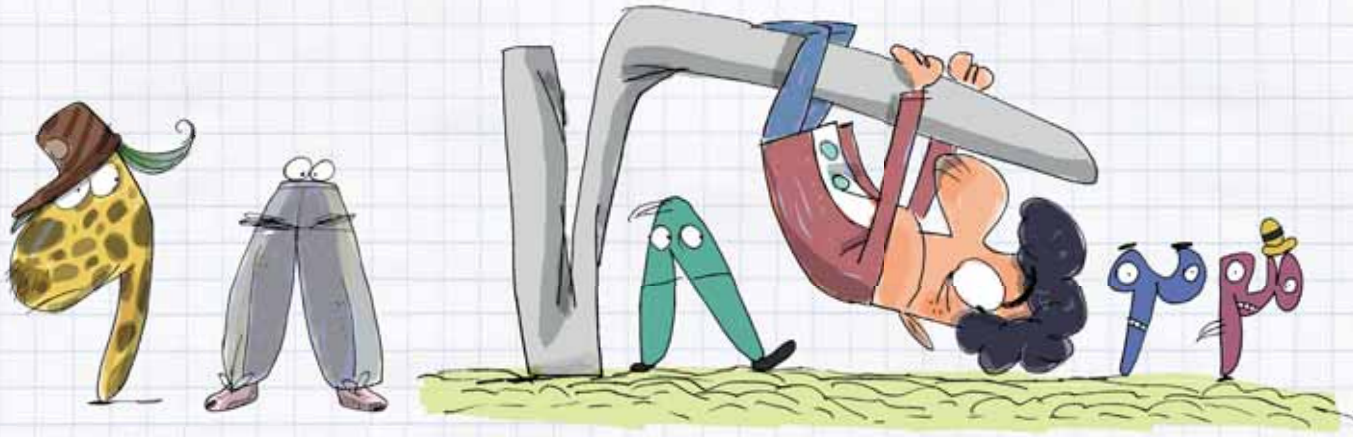


به تدریج انسان‌ها پی بردند که این طرز مبارزه به ضرر دو طرف است و به فکر اختارند که پول فلزی را اختراع کنند. از آن به بعد پدر شما از سنگینی جیب‌هایش می نالید و می گفت: «آرتز کرفتم از بس پول عمل کردم»، و شما می توانستی کت پدر مضمتم را به بقالی ببری و بعد از خالی کردن جیب‌ها و سبک کردن کتش آن را به او برگردانی تا او از شما به نوی تقدیر و تشکر کند.

با گذشت زمان پدرها زیرکی به فرج دارند، دور هم جمع شدند و کارت اعتباری را اختراع کردند و رمز آن را هم برای همیشه مففی کردند تا شما نتوانید به اندازه کافی اسراف کنید؛ چون شما راه دیگری برای مبارزه ندارید و باید هر دفعه به پرتان التماس کنید تا به شما اجازه دهد که یک مصرف کوچک به انجام برسانید.

اسراف کننده کسی است که کالاها را برای فوش گذرانی خود می فرود. اما این خرید با چه وسیله‌ای صورت می گیرد؟ با پول تویبیبی یا پول توی جیب والدین یا کارت اعتباری پدر و مادر. پول چگونه به وجود آمد؟

در گذشته‌های دور، قبل از به وجود آمدن پول مبارله به صورت کالا به کالا انجام می شد، برای مثال شما کت پدر مضمتمتان را می بردی بقالی و در ازای آن مقدار زیادی پیپس و پفک و نوشابه می گرفتی و وقتی به خانه بر می گشتی این کار شما را با مقدار معتابهی کتک و داد و هوار جبران می کرد و این طور بود که مبارله کالا به کالا شکل گرفت.



### بقیه اعداد:

جز اعداد طبیعی، خیلی اعداد دیگر هم هستند؛ مثلاً اعداد کسری که بعضی‌ها به آنها اعداد گویا می‌گویند. ولی به نظر من، همان‌طور که وضعیت این اعداد، گویای مالشان است، بهتر است اسم این دسته از اعداد را «اعداد مصنوعی» بگذاریم. دسته دیگری از اعداد غیرطبیعی، اعداری مثل  $\pi$ ،  $\sqrt{3}$  و ... هستند که ریاضی‌دان‌ها به آنها «اعداد کنگ» می‌گویند. پیشنهاد بنده این است که اسم آنها را، از این به بعد اعداد «ماورای طبیعی» بگذاریم. یکی دیگر از مجموعه‌های اعداد، اعداد صمیح هستند که اعداد منفی و مثبت را شامل می‌شود. به نظر من نام‌گذاری این اعداد هم فالی از اشکال نیست؛ چون باعث می‌شود اسم بقیه اعداد، «اعداد غلط» بشود که به طور قطع باعث توهین به آنهاست. به نظرم می‌توانیم اسم این اعداد را «اعداد بی‌نام» قابل انتقال به غیر» بنامیم.

### اعداد طبیعی:

همان یک، دو، سه، چهار خودمان است که به صورت طبیعی و نه زورکی وجود دارند.



عبدالله مقدمی

# چرخ اولیه



آنهاست. پس به جای اینکه بروند مملکت خودشان را مثل آنبایی که با چرخشان رفته‌اند بکنند، آمدند و آن سرزمین را به زور منبئق و بمب و موشک گرفتند.

البته متاسفانه بعد از اینکه آنها سرزمین مورد نظر را گرفتند، دیدند که زده‌اند و همه آباری‌های آنها را ویران کرده‌اند و انگار دیگر سرزمین قبلی خودشان تر و تمیزتر و آبرومندتر از آن مملکت است!

می‌گویند یکی از مهم‌ترین اختراعات بشر، اختراع چرخ بوده است. البته همان‌طور که متوجه شدید، گفتم می‌گویند! در واقع از نظر من که چرخ اصلاً اختراع خوبی نیست و نه تنها باعث پیشرفت بشر نشده، بلکه موجب بردقتی انسان‌ها هم شده است. آدم‌ها بعد از اختراع چرخ بود که شروع کردند به مسافرت‌های طولانی به صورت فوش نشین! در نهایت آنها سوار بر چرخ، فومیدند که عجب! در جاهای دیگر هم آدم‌های دیگری زندگی می‌کنند که جایشان فیلی بوترا از جای

# آکالوس

شهرام شفیع

افسانه‌های یونان باستان

آکالوس تیزرو، مظهر سرعت و شتاب بود. این مرد، هر روز با توفان مسابقه دو سرعت می‌گذاشت و زودتر از توفان به مغازه فشک‌شویی می‌رسید.

آکالوس به خاطر سرعت حیرت‌آورش، پاره‌ای نداشت جز اینکه با صاعقه ازدواج کند، اما در جلسه فواستکاری، ابروی پیش به طور کامل سوخت.

آکالوس آن‌قدر سریع و چالاک بود که برای پایین رفتن، از پله برقی مفصوم بالا رفتن استفاده می‌کرد. البته یک بار، روی پله‌ها اختلا و تمام برنش راه شد.

نوشته‌اند که آکالوس همیشه با مترو سفر می‌کرد. او هرگز و هیچ‌وقت از قطار مترو جا نماند، زیرا مانند باره خودش را به واگن می‌رساند و از لای در وارد می‌شد. نام

آکالوس را روی یک مدل از قطارهای زیرزمینی گذاشته‌اند. همان مدلی که او، لای درش ماند و جانش را از دست داد!





# گلدان

زیر نظر علیرضا لبش



## دل نوشته‌ای برای امام رضا (ع)

«کبوتران حرم، سقاخانه، پنجره فولاد، گنبد و گلدسته‌ها،  
ضامن آهو»

امروز معلم به ما گفت کلمات داده شده را به ترتیب  
حروف الفبا مرتب کنیم. دفترم را در آوردم و به ترتیب نوشتم.

«پنجره فولاد - سقاخانه - ضامن آهو - کبوتران حرم - گنبد  
و گلدسته‌ها.»

این کلمات فکرم را از کلاس بیرون برد و دلم به طرف  
ایران پرواز کرد و خودم را با تمام وجود در حرمت احساس  
کردم. بوی خوش حرمت را حس کردم. در این لحظه بغض  
گلویم را گرفت و نتوانستم جلوی گریه‌ام را بگیرم آخر تازه  
فهمیده بودم که چرا وقتی با مادر بزرگ به زیارت رفته بودیم  
مدام گریه می‌کرد و می‌گفت به غریبی‌ات قسم. آن موقع  
نمی‌دانستم که غریبی یعنی چه اما حالا دیگر می‌دانم غریبی  
یعنی چه. آخر من هم دو سال است که از ایران دورم و خیلی  
سختی می‌کشم.

دلم خیلی خیلی.....برایت تنگ شده.

آخر امام رضا تا کی؟ دوری بس است. دیگر دوست  
ندارم اینجا بمانم و فقط کلمات را به ترتیب بنویسم. دوست  
ندارم فقط و فقط بنویسم، دوست دارم مثل کبوترهای حرمت  
به تو نزدیک باشم. دوست دارم کنار سقاخانه‌ات بایستم و  
گنبد و گلدسته‌ات را ببینم. تو ضامن آهوان غریبی با تمام  
غریبی‌ام تو را غریبانه صدا می‌زنم.

مهدا عالی‌پور

مدرسه جمهوری اسلامی ایران در لیسبون

در کلاس جمله سازی

معلم: با آرش، سعید، مومن جمله بساز.

رضا: آرش با مومن به پارک رفتند.

معلم: پس سعید کی است؟

رضا: سعید خواب مانده بود، نرفت.

مهریه میب‌ونر



گوشه ندراره

یک نفر سوری خرید، وقتی دید وسطش سوراخ است،

انداخت توی سطل آشغال.

مرتضی زوقی نیا / اشیراز

از این شانس‌ها

یکی «دهزار تومانی پیدا کرد، ولی انداخت دور و گفت:

«ما از این شانسها نداریم.»

زکیه یارعلی / ادران



# یونسکو: بیش از ۲۵۰ میلیون کودک در جهان نوان خواندن یک جمله را هم ندارند.

ما که توان  
خوندن این جمله رو  
نداریم!

